



ویکتور هوگو

ترجمه محمد رضا پارسیان

کوئنچرلیست شتردام

(شتردام پاریس)

فهرست

یادداشت مترجم	یادداشت مترجم
۱	دیباچه نویسنده

بخش اول

۳	۱. تالار بزرگ
۲۳	۲. پیر گرنگوار
۳۸	۳. آقای کاردینال
۴۶	۴. استاد ژاک کوپنول
۵۸	۵. کازیمودو
۷۰	۶. اسمیرالدا

بخش دوم

۷۵	۱. از چاله به چاه
۷۸	۲. میدان گرو
۸۱	۳. بوسه در برابر مشت
۹۸	۴. عواقب تعقیب زن زیبا در کوچه‌های تاریک
۱۰۴	۵. گرفتاری‌های پی در پی
۱۰۸	۶. کوزه شکسته
۱۳۶	۷. شب زفاف

بخش سوم

- ۱۵۳ ۱. شردم
 ۱۶۵ ۲. بر فراز پاریس

بخش چهارم

- ۱۹۷ ۱. نیکان
 ۲۰۳ ۲. کلود فرولو
 ۲۱۰ ۳. گروهی مخوف با نگهبانی مخوف‌تر
 ۲۲۰ ۴. سگ و صاحبش
 ۲۲۱ ۵. دنباله سرگذشت کلود فرولو
 ۲۲۹ ۶. بی‌مهری

بخش پنجم

- ۲۳۳ ۱. راهب سَن مارِن
 ۲۴۸ ۲. این آن را نابود می‌کند

بخش ششم

- ۲۶۹ ۱. نگاهی بی‌طرفانه به صاحب منصبان قدیم
 ۲۸۲ ۲. سوراخ‌موش
 ۲۸۸ ۳. داستان کلوچه ذرت
 ۳۱۷ ۴. قطره‌ای اشک به‌ازای قطره‌ای آب
 ۳۳۰ ۵. پایان داستان کلوچه

بخش هفتم

- ۳۳۱ ۱. خطر گفتن راز به بزغاله
 ۳۵۶ ۲. هر کشیشی فیلسوف نیست
 ۳۶۹ ۳. ناقوس‌ها
 ۳۷۲ ۴. ΑΝΑΓΚΗ
 ۳۹۴ ۵. دو مرد سیاھپوش

فهرست

نده

۴۰۲	۶. تأثیر دشنام در هوای آزاد
۴۰۸	۷. راهب عبوس
۴۲۰	۸. فایدهٔ پنجره‌های مشرف به رود

بخش هشتم

۴۳۳	۱. سگهای که به برگ خشک بدل شد
۴۴۵	۲. ادامهٔ ماجرای سگهای که به برگ خشک بدل شد
۴۵۳	۳. پایان ماجرای سگهای که به برگ خشک بدل شد
۴۵۷	۴. از هرامیدی دست بشوی
۴۷۵	۵. مادر
۴۸۰	۶. سه مرد با روحیه‌های متفاوت

بخش نهم

۵۰۵	۱. پریشانی
۵۱۹	۲. گوژپشت، یک چشم، لنگ
۵۲۴	۳. ناشنا
۵۲۸	۴. سفال و بلور
۵۴۲	۵. کلید در سرخ
۵۴۵	۶. ادامهٔ ماجرای کلید در سرخ

بخش دهم

۵۵۱	۱. گزنگوار در کوی پرناردي‌ها راه حل‌های خوبی ارائه می‌دهد
۵۶۵	۲. برويد ولگرد شويد
۵۶۸	۳. زنده باد شادي!
۵۸۰	۴. دوست ناشی
۶۰۷	۵. عزلتکدهای که آقای لویی دو فرانس در آن دعا می‌خواند
۶۵۲	۶. تیزی را غلاف کن
۶۵۴	۷. شاتو پر به کارزار می‌آید

بخش یازدهم

۱. پاپوش کودک ۶۵۹
 ۲. مهره‌ی سپیدپوش ۷۰۸
 ۳. ازدواج فیوس ۷۱۸
 ۴. ازدواج کازیمودو ۷۱۹
- اعلام ۷۲۳

یادداشت مترجم

ویکتور هوگو در فوریه ۱۸۰۲ از پدری نظامی و مادری سلطنت طلب در شهر بزانسون به دنیا آمد. از نوجوانی به سرودن شعر پرداخت. در پانزده سالگی به سبب سرودن منظومه‌ای بلند مورد تقدیر فرهنگستان فرانسه قرار گرفت. در بیست‌سالگی با آدل فوش، همبازی کودکی اش، ازدواج کرد. در بیست و چهار سالگی نخستین رمانش به نام بوگزارگال را نوشت و در بیست و نه سالگی با انتشار کتاب نتردام دو پاری (گوژپشت نتردام)، که پس از بینویان بزرگ‌ترین اثر او است، شهرتی عالمگیر یافت. دیگر آثار داستانی او عبارت‌اند از: هان ایسلندی، آخرین روزیک محاکوم، کلود ولگرد، کارگران دریا، مردی که می‌خنده، ندوشه. افزون بر اینها، چندین نمایشنامه نوشت که معروف‌ترین‌شان عبارت‌اند از: کرامول، لرنانی، ریلاس و ماریون دولورم. هوگو در مه ۱۸۸۵، پس از یک دوره بیماری، در هشتاد و سه سالگی در پاریس درگذشت.

در ۱۸۲۷، هوگو مقدمه‌ای بر نمایشنامه‌اش کرامول نوشت که می‌توان آن را مرامنامه مکتب رمانتیسم دانست، مکتبی که پیش از هر چیز احساسات و عواطف بشری را ارج می‌نهد. با آنکه ریشه‌های این مکتب را باید در سده هجدهم جستجو کرد، هوگو زین پس عصری نورادر تاریخ ادبیات جهان گشود که «عصر رمانتیسم» نام گرفت و خانه‌اش میعادگاه نویسنده‌گان پیرو مکتب رمانتیسم شد. رمان گوژپشت نتردام از

شاخص‌ترین آثار رمانتیک جهان به شمار می‌رود. هنگام نگارش این اثر، هوگو چنان مجدوب شاهکار خود شده بود که طی پنج ماه آن را نوشت و در این مدت تنها برای خوردن و خوابیدن از پشت میزش برمی‌خاست. این اثر پس از انتشار با استقبال کم‌نظیری رو به رو شد.

عنوان اصلی کتاب نُتردام دو پاری^۱ یا نُتردام پاریس است. حوادث رمان غالباً در این کلیسا و محیط پیرامون آن روی می‌دهد. در واقع، قهرمان راستین اثر کلیسای نُتردام پاریس است. این‌بنا، که ساخت آن از ۱۱۶۳ تا ۱۲۴۵ به طول انجامید، از مهم‌ترین آثار معماری گوتیک در فرانسه است، سبکی که هوگو علاقهٔ خاصی به آن داشت. زمانی که هوگو اقدام به نگارش این اثر کرد شیوه‌های نوین معماری جایگزین شیوهٔ معماری گوتیک می‌شد و این کلیسای جامع چنان رو به ویرانی بود که برخی مسئولان شهر قصد تخریب کاملش را داشتند. اما هوگو، که ستایشگر این‌بنا بود، با نگارش این اثر ارزش و اعتبار آن را به مردم خاطرنشان ساخت.

متأسفانه در ۱۵ آوریل ۲۰۱۹ (۱۳۹۸ فروردین) این کلیسا دچار آتش‌سوزی گسترده شد. در این حادثه سر مناره و سقف کلیسا فرو ریخت و به قسمت‌های داخلی آن و تزییناتش آسیب جدی وارد آمد. به گفته کامی پاسکال، تاریخدان فرانسوی: «به مدت هشت‌صد سال این کلیسا ناظر وقایع پاریس بود. قرن‌ها بود که ناقوس‌های نُتردام زنگ حادث تلخ و شیرین را می‌نواختند.» پاپ فرانسوا، رهبر کاتولیک‌های جهان، نیز این کلیسا را «نماد مسیحیت» و این حادثه را «فاجعه» خواند.

در ایران، کازیمودو، ناقوس زن گوژپشت کلیسا، را قهرمان این داستان

۱. واژه «نُتردام» در زبان فرانسه به معنی «بانوی ما» است و به مریم مقدس اشاره دارد. در جهان، کلیساهای دیگری نیز به این نام وجود دارد و هوگو تصریح می‌کند که اثرش در باب کلیسای نُتردام پاریس است.

می‌دانند و این اثر با عنوان گوژپشت تُردام شهرت یافته است. در ۱۸۲۰، هنری سیبسن، پیکرتراش انگلیسی، که به کار مرمت تُردام آسیب دیده در جریان انقلاب فرانسه مشغول بوده است، با فردی به نام تراجان آشنا می‌شود. سیبسن می‌نویسد: «تراجان متین‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین مردی است که در همه عمر دیده‌ام. او سنگ‌تراش بود و در خدمت یکی از پیکرتراشان دولت بود که نامش را فراموش کرده‌ام. فقط می‌دانم که آن فرد گوژپشت بود و دوست نداشت با سنگ‌تراشان دیگر نشست و برخاست کند.» در ۱۸۲۰، هوگو — که به مرمت تُردام علاقه‌مند بود — در همان محله می‌زیست و احتمالاً تراجان و استاد گوژپشتش را در تُردام دیده بود. بنابراین امکان دارد هوگو شخصیت کازیمودو را از استاد تراجان الهام گرفته باشد.

آنچه به شاهکار هوگو ارزش و اعتبار ویژه می‌بخشد بازسازی تاریخی قرون وسطی است. هوگو، به مدد تخیلی قوی و پرشور، پاریس قرون وسطی را با کوچه‌های اسرارآمیز و هیاهوی مردم فقیرش پیش چشم ماجسم می‌کند. توصیف محله معجزگاه، که کانون گدایان و معلولان شهر است، این واقعیت را بر ما آشکار می‌کند که فاصله میان توانگر و تهیدست، همچنان که میان حکومت و مردم، بی حد و اندازه است. این نامگذاری از آنجا ناشی می‌شد که معلولان — که به راستی معلول نبودند — به محض ورود به آنجا، گویی بر اثر معجزه، شفا می‌یافتدند. در واقع، آنجا سکونتگاه آنان بود و دیگر نیاز نبود که در آنجا ظاهر به معلولیت کنند. بسیاری از شهرها معجزگاه داشتند. در پاریس، دوازده معجزگاه بود که بزرگ‌ترین و معروف‌ترینشان محله‌ای بود که هوگو در این اثر آن را چنان استادانه ترسیم کرده است که می‌توان وی را جامعه‌شناس دنیا و لگردها و اویاوش به شمار آورد.

موریس بارس (۱۸۶۲-۱۹۲۳)، ادیب فرانسوی، هوگو را «استاد کلمات فرانسه» می‌نامد. به راستی گستردگی و تتوّع واژگانی که وی در آثارش به کار می‌برد حیرت‌انگیز است. در این اثر، نویسنده برای بازسازی فضای قرون وسطی از الفاظ قدیمی و منسوخ بهره می‌برد، گاه عباراتی رابه زبان لاتین نقل می‌کند^۱، و در مواردی واژه‌هایی را از زبان‌های دیگر وام می‌گیرد. از آنجا که در متن اصلی واژه‌های قدیمی و حتی منسوخ به کار رفته و سبک و سیاق اثر قدیمی است، در ترجمه نیز حتی الامکان واژه‌های قدیمی به کار برده‌ام و از رسم الخط قدیمی پیروی کرده‌ام. پیش از این، جواد محیی این اثر را به فارسی برگرداند که ترجمه‌وی را نخستین بار در سال ۱۳۳۶ انتشارات گوتبرگ منتشر کرد. اما جملات و عبارات لاتین و نیز عبارات دشوار در آن ترجمه نشده‌اند. علاوه بر این، ترجمه‌وی دارای افتادگی‌ها و اشتباهات بسیار است. در اینجا وظیفه خود می‌دانم از خانم زهراء عالی که این اثر را به دقت خواندند و به شایستگی ویراستند سپاسگزاری نمایم. امیدوارم توانسته باشم از اثری که آلفونس دو لامارتین (۱۷۹۰-۱۸۶۹)، شاعر فرانسوی، آن را «حمسه قرون وسطی» خوانده است ترجمه‌ای شایسته ارائه دهم.

تابستان ۱۳۹۹

۱. در این کتاب، بر روی هر جمله یا عبارتی که علامت ستاره (*) آمده نشانه آن است که آن جمله یا عبارت در متن اصلی به زبان لاتین است.

دیباچه نویسنده

سال‌ها پیش، نویسنده این کتاب هنگام بازدید از کلیسای تُردام یا، به بیان بهتر، هنگام کاوش در آن، در کنج تاریک یکی از برج‌های کلیسا، این واژه را دید که دستی آن را بر سینه دیوار کنده بود:

‘ΑΝΑΓΚΗ’

معلوم نبود در سیاق نگارش این حروف بزرگ یونانی، که در دل سنگ جا گرفته و از غبار زمان سیاه بودند، چه کیفیتی بود که نشان می‌داد دستی در قرون وسطی آنها را نگاشته است. بهویژه مفهوم شوم و بی‌چون و چرای واژه دل نویسنده کتاب را سخت به درد آورد.

وی کوشید دریابد کدام انسان رنجیده‌ای، پیش از آنکه این جهان را وداع گوید، این داغ جنایت یا تیره‌بختی را بر جبین این کلیسای کهن‌سال زده است.

بعدها (نمی‌دانم چه کسی) دیوار را سفید کرده یا تراشیده، چنان که سنگ‌نبشته محو شده است. کما بیش دویست سال است که با کلیساهای اسرارآمیز قرون وسطی چنین رفتار می‌شود. از درون و از بیرون مثله‌شان می‌کنند. کشیش روی سنگ‌نبشته‌ها گچ می‌کشد و معمار می‌تراشدشان. آنگاه مردم سر می‌رسند و تخریشان می‌کنند.

۱. در زبان یونانی به معنی سرنوشت (پانویس‌ها همه از مترجم است).

بدین سان، اکنون از آن واژه غریب، که بربرج تیره نُردام حک
شده بود، و از راز پنهان و بس غم انگیز آن فقط خاطره‌ای مبهم در ذهن
نویسنده به جا مانده است. کسی که این واژه را بر دیوار نوشته نیز از میان
مردم رخت بسته و نوشته او هم به دنبال او ناپدید گشته است. شاید کلیسا
هم به زودی نابود شود.

این کتاب بر اساس این واژه به رشتۀ تحریر درآمده است.

فوریۀ ۱۸۳۱

بخش اول

۱. تالار بزرگ

سیصد و چهل و هشت سال و شش ماه و نوزده روز پیش مردم پاریس با صدای پرطنین ناقوس کلیساها، که از سه منطقه شهر قدیم و جدید و کوی دانشگاه بر می خاست، از خواب بیدار شدند.

هیچ خاطره‌ای چون خاطره روز ششم ژانویه ۱۸۸۲ در حافظه تاریخ به جا نمانده است. هیچ معلوم نبود که غلغله ناقوس‌ها و همه‌مأ شهرنشینان برای چیست. نه از یورش پیکاردیایی‌ها^۱ یا بورگنیایی‌ها^۲ خبری بود، نه از شکار دسته جمعی، نه از شورش محصلین در تاکستان لاس^۳ و نه «تشریف فرمایی اعلیحضرت پادشاه پرشوکت». زن یا مرد سارقی را هم در عدلیه پاریس دار نمی‌زدند و سفیری نیز با دبدبه و کبکبه، چنان که در سده پانزدهم بسیار معمول بود، وارد شهر نمی‌شد، چراکه همین دو روز

۱. اهالی پیکاردی، ناحیه‌ای در فرانسه.

۲. اهالی بورگنی، ناحیه‌ای در فرانسه.

۳. ناحیه‌ای در فرانسه.

پیش سفیران فلاندری^۱ برای مذاکره در باب ازدواج ولیعهد با مارگریت فلاندری با شکوه تمام به پاریس آمده بودند و جناب کاردینال بوربن^۲ نیز برای خوشایند پادشاه به ناچار به هیاهوی جلف رئسای بلدیه دیار فلاندر روی خوش نشان داده بود. عالیجناب با «لوده‌گری و خلق‌خوی پسندیده» در مهمانسرای بوربنی اش از آنان پذیرایی نمود و از اینکه رگبار

قالیچه‌های نفیش را جلو در خیس می‌کرد خم به ابرو نیاورد.

روز ششم ژانویه، به گفتة ژان ترواپی^۳، آنچه «مردم پاریس را به هیجان می‌آورد» همزمانی دو جشن باشکوه بود، یعنی روز پادشاهان و عید لودگان، که یادگار روزگاران کهن‌اند.

در آن روز، در میدان گرو آتش‌بازی برپا بود، جلو کلیسای کوچک برآک درخت می‌کاشتند، و در کاخ عدیله نمایش مذهبی برگزار می‌کردند. از شب پیش، کارگزاران نایب‌الحکومه با نیم‌تههای پشمی بنفس، که صلیب سفیدی روی سینه‌شان بود، سر چهارراه‌ها به صدای شیپور خبر جشن را جار می‌زدند.

مردان و زنان شهر از صبح در خانه‌ها و دکان‌ها را می‌بستند و به‌سوی سه محل تعیین شده می‌رفتند. عده‌ای به محل آتش‌بازی، عده‌ای به محل درختکاری و عده‌ای به محل برگزاری نمایش مذهبی روی می‌آورند. البته باید به ذوق سليم مردم پاریس آفرین گفت، زیرا ییشترشان به محل آتش‌بازی، که مناسب حال و هوای فصل بود، یا به تماشای نمایش مذهبی، که در تالار سرپوشیده کاخ عدیله برگزار می‌شد، می‌رفتند و درختان بی‌شکوفه بینوار ازیر آسمان ژانویه رها می‌کردند تا در گورستان کلیسای

۱. Flandre؛ ناحیه‌ای در بلژیک.

۲. Bourbon؛ نام شاهزاده‌ای فرانسوی از خاندان سلطنتی بوربن.

۳. Jehan de Troyes؛ حقوقدان و وقایع‌نگار فرانسوی سده پانزدهم.

براک از سرما برزند، به ویژه در خیابان‌های پیرامون کاخ عدليه جمعیت موج می‌زد، زیرا همه می‌دانستند سفیرانی که دوشب پیش از فلاندر آمده‌اند می‌خواهند در نمایش مذهبی و مراسم انتخاب پاپ لودگان، که آن هم در تالار بزرگ برپا می‌شد، حضور یابند.

با آنکه در آن زمان تالار بزرگ عدليه بزرگ‌ترین تالار سرپوشیده جهان بود (البته سُوال^۱ هنوز تالار بزرگ کاخ مونتارژی^۲ را اندازه نگرفته بود)، در آن روز ورود به آن کارآسانی نبود. میدان کاخ پر از جمعیت بود و از پشت پنجره‌های ساختمان‌های مجاور چون دریایی بی‌کران می‌نمود. کوچه‌های اطراف میدان نیز چون رودخانه‌هایی بودند که از آنها سیل جمعیت دمادم به سوی این دریا سرازیر می‌شد. موج جمعیت پیوسته گسترش می‌یافت و به در و دیوار خانه‌هایی می‌خورد که در این دریا چون دماغه‌هایی نامنظم پیش آمده بودند. در میان نمای مرتفع کاخ، که به سبک گوتیک^۳ ساخته شده بود، جمعیت پیوسته از پلکان بزرگ بالا و پایین می‌رفتند و چون امواجی که به مانعی برخورد کنند در وسط پلکان به هم برخورد می‌کردند و به طرف کناره‌ها پخش می‌شدند. سیل جمعیتی که مدام از پلکان بزرگ به میدان سرازیر می‌شد به سان‌آبشاری بود که به دریاچه می‌ریخت. صدای پاها و فریادها و خنده‌ها هیاهوی بسیاری به پا کرده بود. گهگاه هیاهو دوچندان می‌شد، زیرا جریانی که این جماعت را به سوی پلکان بزرگ می‌راند بهناگاه پس زده می‌شد، آشفته می‌شد و چرخ می‌زد، و این زمانی بود که کماندار یا صاحب منصبی سواره برای حفظ نظم به جمعیت یورش می‌برد. این سنت پسندیده از

۱. Henri Sauval؛ وکیل و تاریخدان فرانسوی سده هفدهم.

۲. Montargis؛ ناحیه‌ای در فرانسه.

۳. gothique؛ سبک معماری رایج در سده‌های دوازدهم تا شانزدهم در اروپا.



سربی شام زمین گذاشتند بسی رنج آوار است، اما بدتر از آن این است که آدم نداند کجا بخوابد. گرنگوار چنین وضعی داشت. نه ازنان خبری بود نه از مأوا. برای رفع این نیازها به هرسومی شتافت، اما بی نتیجه بود. از دیر باز این حقیقت را دریافته بود که ژوپیتر انسان را به اکراه آفریده و سرنوشت مرد فرزانه به گونه‌ای است که اصول و عقایدش راه به جایی نمی‌برند. اما هرگز این گونه در تنگنا نمانده بود. صدای معده اش را می‌شنید و احساس می‌کرد که سرنوشت به ناحق با اصول و عقایدش سر ناسازگاری دارد.

قهرمان راستین این اثر کلیساي نُتردام پاریس است. این بنا، که ساخت آن از ۱۱۶۳ تا ۱۳۴۵ به طول انجامید، از مهم‌ترین آثار گوتیک در فرانسه است، سبکی که هوگو علاقهٔ خاصی به آن داشت. زمانی که هوگو اقدام به نگارش این اثر کرد شیوه‌های نوین معماری جایگزین شیوهٔ معماری گوتیک می‌شد و این کلیساي جامع چنان روبه ویرانی بود که برخی مسئولان شهر قصد تخریب کامل آن را داشتند. اما هوگو، که ستایشگر این بنا بود، با نگارش این اثرازش و اعتبار آن را به مردم خاطرنشان ساخت.

از پیشگفتار مترجم